

فریب نمیتوان داد . مقصود و منظور از این اجامعها و هیجان عمومی مجلس ملی است یعنی مجلسی مرکب از نمایندگان منتخب ملت که در امور مملکتی حق گفتگو داشته باشند و من تنها ایستادهام بر آنکه این مقصود ملت را حاصل کنم . دولت حوایی به این مراسله نداد و هیجان روز بروز بالا گرفت و بر سختی عینالدوله روز بروز در جلوگیری افزون . چنانکه گفته شد در اول کار مقصود علما و هواخواهان امین السلطان عزل عینالدوله



بیدمحمد طباطبائی

و اعاده امین السلطان بمسند صدارت بود . اول بهانه آنها این بود که موسیو نوز در مجلس رقص عمامه بر سر گذاشته و عبا بدوش گرفته و این توهین بعلمای است . اما تجار مقصود سعدالدوله از تحریک آنها گرفتن اداره گمرک بود و مقصود آنها دفع سختیهای مسیو نوز . اما بعد از آنکه این مواد هیجان با هم جمع شدند برای آنکه مقاصد شخصی را صورت مقاصد عمومی بدهند نسخ تمبر را که بموظفین دیوانی برمیخورد و جمعی کثیر از آن دلتنگ بودند پیش آوردند و همچنین مسئله مجلس

و دیوان عدالت را که عموم مردم در آن شریکند . در این میانه معدودی بودند از سخا و بغرض خیرخواه دوربین در همه جا خصوصا "آذربایجان و طهران که میدانستند اینها دردهای مزمنه مهلکه مملکت را دوا نمیکند . این صدراعظم میرود صدر اعظم دیگر می آید این مالیات نسخ میشود مالیات دیگر گذاشته میشود صورتاً "دیوانخانه ترتیب میدهند مثل آنکه بارها امتحان شده باز اختیار با وزیر است و جان و مال و عرض مردم باز چیه هوس درباریان . اساس پوسیده و خراب است و آئین قدیم ایران هم که پادشاه غم مملکت خورده نمانده خصوصا "آنکه مظفرالدین شاه که مملکت با همه بدکاریهای دربارش ساخته و تحمل کرده ناخوش و نزدیک بمردن است ولیعهدی بجای او خواهد نشست که آذربایجانیهها اعمال زشت حکومت او را که تاکنون گوش نشنیده شیوع دادماند بعلمای رؤسای تجار و کسبه فهماندند که چون بکاری اقدام نموده و خود را طرف کردهاید پس پیشنهادی بکنید که نه تنها همه مملکت در آن شریکند بلکه از خارج هم بشما مدد میرساند و فائده آن دائمی خواهد بود و شما را از خطر ما بعد خواهد رهانید . آنها نیز برای پیشرفت



سیدعلی سیدعلی

مقاصدی که در نظر داشتند بعضی فهمیده و بیشتری نفهمیده قبول کردند و پیش افتادند چنانکه در ضمن این اوراق معلوم خواهد شد. میتوان گفت که به استثنای معدودی قلیل در اول نه آنها که تقاضا کردند و نه آنها که تن دردادند ندانستند که حان کلام چیست. تقاضا کنندگان نثر بمقاصد شخصی که داشتند و درباریان مختصر اوقات تلخی از اینکه مردم جسارت کرده و خود را آفریده آنها نمیدانند و گمان میکردند که بهانه ایست موقت بضرورت باید بجا آورد و بعد در موقع تلافی کرد. بدستی داد و به دستی دیگر باز ستد. چنانکه بیشتر آنها برای تسلیم خود میگفتند که این مجلس همان مجلس اصناف است که گاهی برای تحقیق عمل نان و گوشت در خانه کامران میرزا نایب السلطنه (۱۴) در زمان ناصرالدین شاه هم جمع میشدند. انصافاً اول کسی که دانسته در موقع مشکلی تنها قدم به این میدان گذاشت آقا میرزا سید محمد طباطبائی (۱۵) بود. تا آنکه روزی یکنفر از واعظین معروف را ( شیخ محمد ) که در منبر بدولت بعضی ایرادات کرده بود در مقابل یکی از قراولخانه های شهر (۱۶) گرفتند و در آنجا زد و خوردی مابین اهل شهر که بحمايت واعظ برآمدند و سربازان واقع شد. این اتفاق عنوان شد برای اینکه علما و تحار و کسبه و جمعی کثیر از اهل شهر در مسجد جامع جمع شدند.

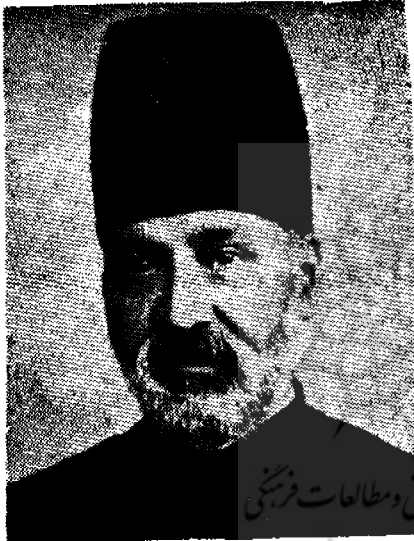


محمدعلی خان تبریزی (سیدعلی)

مدتی پیش عین الدوله نظر به اقتضای وقت اردوئی در خارج شهر برباست سپهدار (۱۷) تشکیل داده بود. در این وقت عده ای از قشون وارد شهر کرده و مسجد را محاصره نمودند و در یکی از کوجه های نزدیک مسجد سرباز به اهل شهر شلیک کرد و جمعی کشته شدند. علما برای آنکه خونریزی زیاد نشود صلاح در این دیدند که از شهر خارج شوند و به عین الدوله پیغام فرستادند به این مضمون که چون کار به اینجا کشیده ما صلاح خود و صلاح عامه را در این دیده ایم که سفر زیارتی بعتبات عالیات پیش گرفته و جندی در آنجا

دعاگو باشیم . عین الدوله بخیال اینکه غیبت علما از شهر عامه را بی سر خواهد کرد این اظهار را مفتنم شمرد و علما همان روز از شهر بمقصد قم (۱۸) حرکت کردند و جمعی کثیر دسته دسته بمتابعات آنها . شهر چند روزی آرام گرفت و صدراعظم نفسی کشید و درباریان فیروزی کردند . اما عمر این شادمانی کوتاه بود . همین که علما و همراهان بقم رسیدند اجماع در آنجا در صحن مقدس شروع شد . علما و طبقات دیگر از ولایات خصوصا تبریز و اصفهان موافقت خود را تلگرافا به محتممین در قم حدا اظهار کردند و بعضی خود روی بدانجا نهادند . هنگامه شایعتر و سخت تر شد . چند روز بعد هم در طهران ناگهان دسته‌ای از کسبه در سفارت انگلیس متحصن شدند (۱۹) و اجماع بحدی رسید که در اطراف

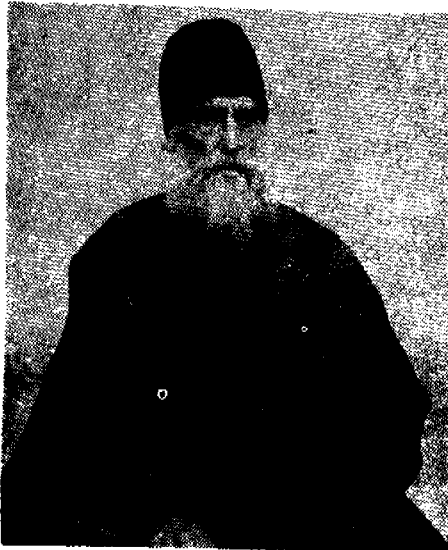
سفارت جا نماند و آشکارا مطالبه معاودت علما و برقراری مجلس ملی را نمودند . ایرانیهای خارج مملکت در روسیه و غیره با دستیارانی که داشتند با داخله مملکت هم آواز شدند و راپورت‌هایی از قونسول‌های ایران در روسیه رسید که چند کس از شورش طلبان بایمب عازم ایران شده‌اند . شاه و صدراعظم و درباریان اندکی از خواب غفلت بیدار شدند . هر چند بقای عین الدوله به صدارت ممکن نبود زیرا که محتممین در قم دیگر بماو اعتماد نمی‌کردند و تسکین شورش به اصلاح برای او میسر نمیشد و اعمال قوه حبریه نیز



(میرزا نصرالله خان مشیرالدوله)

به تصور نمی‌گنجید زیرا که اولاً " وسائل آن در دست نبود و ثانیاً " علی الظاهر بیشتر اشتعال نایره فساد را سبب میشد باز شاه از عین الدوله دست برنمی‌داشت .

در اینجا یکی از نیرنگ‌های درباری بکار رفت . امیر بهادر که در تمام ایام صدارت عین الدوله چنان مینمود که با او دوست و همدست باطناً بر ضد او بود . شبی در علت مزاج شاه شدتی پدید آمد . بگوش او خواندند که علت قتل سیدی است (۲۵) که در میان جمعیت اهل شهر نزدیک مسجد جمعه بحکم عین الدوله کشته شده و نیز با سپهدار که رئیس اردوی طهران بود بهم ساخته بشاه گفتند که سه روز دیگر اردو به اهل شهر ملحق خواهد شد و حضوراً به عین الدوله زور آور شدند که صلاح دولت را در نظر گرفته استعفا کند . او استعفا کرد و از شهر بیرون رفت مشیرالدوله صدراعظم شد .



عضدالملک قاجار ( نایب السلطنه )

مشیرالدوله چون در این مدت بواسطه رابطه دوستی که پیوسته با امین السلطان داشت با مجتبعین که در اول بهوای امین - السلطان اقدام بکار کرده بودند سر و سری داشت و از اینجهت اصلاح با آنها را بهتر میتوانست . چند روز بعد از استقراربصدرات عضدالملک را با دستخطشاه بقم فرستاد که علما را بوعده اعطای فرمان مجلس ملی با اعزاز و احترام معاودت دهد . علمابرگشتند و متحصنین سفارت بیرون آمدند و مشغول ساختن اساس مجلس ملی شدند .

در این ایام شور و جنبشی که در میان مردم پیدا شده بود از قدرت بیان خارجاست . دانسته و ندانسته همه آغاز عهد نیکبختی و سعادت بزرگی را منتظر بودند و مهبای آنکه بهشت موعود را در این نزدیکی در روی زمین و صفحه ایران به بینند و زندگانی مانند لعل حایلقا و حایلسا پیش گیرند . فرمان اول که جزو اول قانون اساسی است بعد از چندین روز کشمکش که در همه رأی جماعت غالب بود صادر شد . ( ۲۲ )

ذکر یکی از حالات آن چند روز چون کیفیت عقاید دربار را اندکی واضح میکند بی فایده نخواهد بود . صورت فرمانی که در مجلس علما و اعیان مجتبعین در شهر نوشته شده بود بصاحب قرانیه آوردند بعرض شاه رسید . شاه به تلقین امیر بهادر فرمود که باید در مجلس محرمانه مرکب از صدراعظم ، ناصرالملک ، مشیرالدوله ( حسنخان ) ، امیربهادر و شعاع السلطنه که تازه بعد از شورش فارس به طهران رسیده بود یک مشاوره دیگر بشود .



امیر بهادر جنگی

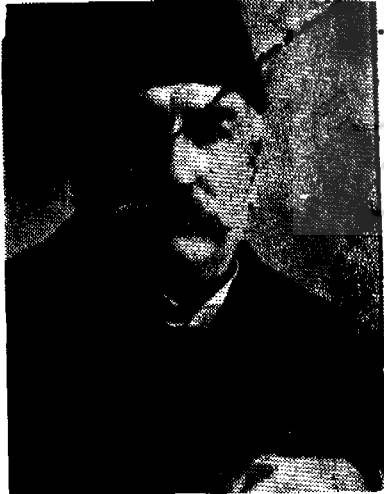
با بسیاری احتیاط خلوتی در میان عمارت ترتیب دادند که گویا امیربهادر به افسون ( ۲۳ ) شنوندگان غیرمرئی را هم دور میکرد و اجزاء مجلس در آنجا جمع شدند . شعاع السلطنه آخر از همه دست امیر نظام را که پیشکار او بود ( ۲۴ ) در فارس بدست گرفته وارد شد . صدراعظم تعجب کرد از اینکه آمدن امیرنظام معهود نبود و شاه نیز نفرمودند با وجود این



شماع السلطنه

بروی خود نیاورد . شماع السلطنه بمحض نشستن امر کرد مشیرالدوله (۲۵) صورت فرمان را بخواند . فصل اول که خوانده شد اشاره بسکوت کرده از امیر نظام رای پرسید . امیرنظام بعد از اظهار تعجب از فضولسی نویسندگان چنین رده‌ها تقریر فصلی برای خود کرد و بعد از تصدیق و تمجید سرشار امیر بهادر مشیرالدوله را بنوشتن آن دعوت کرد . مشیرالدوله بصدر اعظم نگاه کرد و صدر اعظم بناصر الملک . به اشراق یکدیگر را معلوم کردند که جای گفتگو نیست . مشیرالدوله فصل

بفصل تقریرات را نوشت و امیر بهادر بعرض شاه رسانید و حکم شد مشیرالدوله بشهر نزد علما ببرد . معلوم است که غوغائی از شهر برخاست و پیغامی سخت از علما رسید و روز دیگر صورتی که اول نوشته شده بود بصره شاه رسید در حالتیکه رنگ شاه سفید شده بود و دستش میلرزید . این مرحله طی شد شهر آرام گرفت و علما با صدراعظم بمراوده همه روزه درآمدند و کار تهیه انتخابات را مشغول شدند .



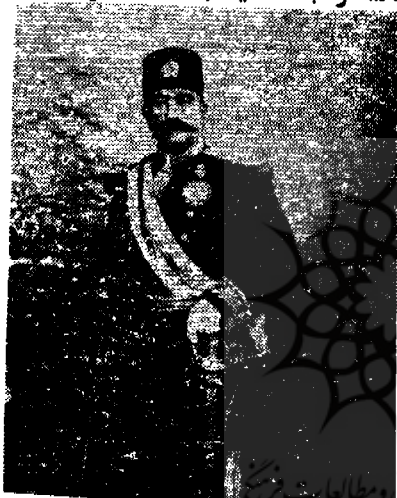
سعدالدوله

قانون اول انتخابات از روی طبقات بود . (۲۶) علما ، شاهزادگان ، ملاک ، اصناف و ایلات هریک بعدد معینی . عده وکلای طهران بالنسبه بیشتر از ولایات بعجله بدون ملاحظه نکات و دقایق نوشته شد و بعلمه اجرا رسید . بعد از انتخاب وکلای طهران ، مجلس افتتاح شد (۲۷) بدون هیچ تشریفات و مشارکت دولت حز اینکه در سلام اول وکلا حاضر شدند . مدتها مجلس بدون مرابطه بادولت

جمع میشد و باغ بهارستان (۲۸) محل اجتماع مردم بود و ترتیب صحیحی در مذاکرات نبود . سعدالدوله را که مدتی وزیر و بحکم عین الدوله محبوس بود بعد از عزل او خواسته بودند و جزو وکلا بود . در آن زمان ناطق و محرک مجلس و تندرو بشمار می آمد و طرف قبول عامه .



دولت که در زمان مظفّرالدین شاه همه را بقرض از خارجه گذران میکرد محتاج قرض جدیدی گردیده مذاکره چهار کرور مساعده با انگلیس و روس داشت . مجلس آگاه شده بدولت اظهار کرد که بدون تصویب مجلس استقراض صحیح نخواهد بود . لابد دفعه اول وزیر مالیه برای توضیح احتیاج دولت در مجلس حاضر شد و بعد از مذاکرات سخت استقراض رد شد . به این مناسبت سعدالدوله تاسیس بانک ملی (۲۹) پیشنهاد کرد و امتیاز آنرا برای چند نفر از تجار خواست با فصولی متضمن چندین امتیاز دیگر و اجازه فروختن آن بخارجه ، وزیر مالیه عدم صلاحیت چنان امتیاز را به مجلس بیان کرد و مجلس فصل اختیار فروش بخارجه را رد نمود . سعدالدوله چون راه این معامله را بسته دید با کمال تغیر از اینکار کنار



کامران میرزا

کشید ولی تحار مدتی آنرا دنبال کردند . چون اساس صحیحی نداشت بحائی نرسید ولی مبلغی که بعنوان اشتراک با یک اساس ملی و به اسم وطنخواهی ، خواهی و نخواهی از مردم گرفته شد در این میان رفت . پس از مدتی وکلای آذربایجان از راه پادکوبه رسیدند . در آنجا با جامع پولتیکی و اجتماعی ملاقات کرده و شور تازه ای یافته از روز ورود آنها معلوم شد که دستمای قوی در مجلس از آنها مرکب خواهد شد .

اول مسئله ای که وکلای آذربایجان عنوان کردند این بود که باید وزرا در مجلس حاضر شده مسئولیت قبول کنند و در مذاکره امور دولتی با وکلا شرکت نمایند . مشیرالدوله صدراعظم امتناع نمود و نزدیک بود که هنگامه برپا شود . مصلحین بمیان افتاده اصلاح کردند به اینکه چون مشیرالدوله در افتتاح مجلس همراهی کرده و با آزادی طلبان مساعدت نموده او را محبور نمایند ولی وزرای دیگر متفقاً روزی بمجلس بروند . وزرا رفتند . من تر از همه مشیرالسلطنه (۳۱) پیش افتاد .

مجلس در آنوقت صورت محالس عادی ایران را داشت . غیر از وکلا مردم محترم وارد مجلس شده در صف می نشستند . علما اغلب حاضر میشدند جای می خوردند قلیان می کشیدند و نصف اطاق را طنابی کشیده مخصوص تماشاچیان کرده بودند . بعد از طی تعارفات معموله و سکوت طولانی یکی از وکلا گفت آقایان وزرا امروز برای معرفی بمجلس حضور بهم رسانیده اند چرا فرمایشی نمیکند ؟ مشیرالسلطنه با تعجب جواب داد که بعد از



سید حسن قلی زاده

هفتاد سال حالا من خودم را معرفی کنم ؟  
من مشیرالسلطنه هستم و مسلمانم . خنده  
در میان تماشاچیان در گرفت و مشارالیه بیبها نه ،  
نماز با وزرای دیگر بیرون رفتند مگر وزیرمالیه  
که مشغول جواب استیضاح شد .

وکلاي آذربایجان بعد از ورود بطهران  
قانون اساسی را که به امضای مظفرالدین شاه  
رسیده بود کافي ندانسته در تکمیل آن کوشیدند  
و نیز دستخط و اعلانی صریح از طرف شاه

مبنی بر اینکه دولت ایران کنستیتوسیونل است ، مشروطه است لازم شمرند ، اول دستخط  
شناختن مشروطه را تقاضا نمودند . مشیرالدوله صدراعظم بعرض شاه رسانیده و برای اینکه  
مسئولیت تمام به خودش متوجه نشود برای مشاوره استدعای انعقاد مجلسی از بزرگان دولت  
و صاحبمنصبان کرد . در این موقع اول دفعه بود که چیزی از حالات باطنی شاه نسبت  
بمجلس تراوید . در خلوت بصدراعظم گفت مشغول تهیه قوه‌ای از سوارهای آذربایجان  
خودم از ایلات و غیره هستم بگذارید حاضر بشود سزای این بی‌سروپاهارا خواهم چنانید ،  
مجلس مشاوره در دربار منعقد شد . صدراعظم مطلب را عنوان کرد . بیشتر حضار  
سکوت اختیار کردند . بعضی چند کلمه مبهم بیزبان راندند تا آخر به اصرار صدراعظم  
مشیرالسلطنه آغاز سخن کرده گفت . من نمیدانم این مردم چه میخواهند . هرروز بهانه‌های  
پیش می‌آورند و تقاضائی می‌کنند . حالا کنسرسیسین مطالبه میکنند . هر چند نمی‌فهمم  
یعنی چه اما جهنم این را هم بدهید حرف کوتاه شود . اما مشروطه به اینکه التزام بدهند



میرزا حسنخان مشیرالدوله

و مهر کنند که دیگر بعد از این در امور دولتی  
مداخله نمایند . مجلس بهمین جا ختم شد  
و شاه هرطور بود دستخط را امضا کرد . بعد  
از این دستخط مجلس مشغول تهیه متمم قانون  
اساسی (۳۲) گردید که سعدالدوله نیز در آن  
مشارکت تام داشت و بیشتر فصول آن از قانون  
بلحیک اخذ شده است . این قانون هم بعد  
از کشمکش و مذاکرات مابین مجلس و دربار به  
امضاء رسید . در سر دستخط اعلان مشروطه

متمم قانون اساسی حسنخان مشیرالدوله را پیش شاه متهم بموافقت با ملت کردند و بدین سبب شاه از پدرش صدراعظم سوءظن حاصل کرد و طولی نکشید که این سوءظن سبب استعفاى صدراعظم و تعجیل درآمدن امین السلطان شد . و هم در این مسئله سعدالدوله که برای مذاکرات مابین مجلس و دربار احضار میشد خود را بدربار بسته و درخفا برضد آزادی طلبان دست بکار زد تا آنکه بکار او پی برده او را از مجلس خارج و مردود کردند . صنیم الدوله (۳۳) نیز بعد از کشته شدن امین السلطان مجبور به استعفا شد . احتشام السلطنه که تازه از مأموریت تحدید حدود بطهران رسیده بود بریاست منتخب گردید .



سعدالدوله درباب موسیو نوز و گمرک که هنوز از مالیه مجزی و اداره مستقلی محسوب میشد فعالیت میکرد و باز در سر هوای گرفتن گمرک را داشت و اعتبار مقام خود را در وکالت صرف اینخیال میکرد و آنقدر کوشید تا هیچانی در مردم تولید کرده موسیو نوز را خارج کرد و آخر گمرک به او نرسید . بعد از انفصال موسیو نوز سفارت بلجیکا اعلام کرد که مستخدمین بلجیکی برئسی کنه از خودشان نباشد تمکین نخواهند کرد و دولت

بلجیک مجبور خواهد شد که همه مستخدمین گمرک را یکمرتبه از ایران پس بخواهد و سفارتیسن روس و انگلیس اظهار میداشتند که اگر اداره گمرک از این ترتیب بیفتد چون وثیقه وجوه استقراضی است که ما بدولت ایران دادیم ما را اطمینانی نخواهد بود . بنابراین ریاست گمرک به موسیو مرنار قرار گرفت .

قبل از وفات مظفردالدین شاه در مجلسی مختصر قانون اساسی مبنی بر جسد فصل نوشته شده بود که بصره شاه برسد . وقتی بود که مرض شاه شدت کرده و ولیعهد بطهران احضار شده بود . در بین مرض موت بدستاری ولیعهد بصره رسید ولیعهد نیز آنرا مهر کرد و بتوسط مشیرالدوله صدراعظم بمجلس فرستاده شد . همین یکدفعه مشیرالدولسه (۳۴) بمجلس آمد و بعدها محمدعلی میرزا تا علنا" با مجلس مخاصمه آغاز نکرده بود مگر می گفت قانون اساسی را من به امضا رساندم .





مشیرالسلطنه

شرحی که مشیرالسلطنه از کیفیت پذیرائی مجلس از وزرا به اعتقاد خود گفت خلاصه مبنی بر آنکه مجلس وزرا را مسئول خود میدانند نه مسئول شاه و شرحی که روز بعد در روزنامهها در این باب منتشر شد شاه را بسیار متغییر کرد. اگر پیش از این در باطن چیزی از مجلس در دل داشت یا نداشت و اعتقادش چه بود چندان معلوم نمیشد. اما از این روز بعد شبهه در ضدیت او با مجلس نماند. سابقاً ذکر شد که شاه با امین السلطان در سابق و زمان پدرش رابطه مخصوصی داشت و در دفع عین الدوله و مخالفت علما و تجار با او

همراهی کرد. حالا به این خیال افتاده بود که امین السلطان را از فرنگستان احضار کرده صدارت را به او تفویض کند به اعتقاد آنکه (و این لفظ خودش است) امین السلطان نبض این مملکت را در دست دارد و بیشتر مردم او را خواهان، از عهده فصولیهای مجلس او بهتر میتواند برآید. با شوقی تمام او را از فرنگستان خواست و لدی الورود دوسه ساعت با او خلوت کرد و دوسه روز بعد صدارت را که مشیرالدوله قبلاً از آن استعفا کرده بود تفویض نمود.

امین السلطان مشغول کار شد (۳۵) و مصدر کار او چنانکه از جریان وقایع متعاقب ظاهر میشود این بود که شاه را از مجلس بترساند و مجلس را از شاه - شاه را به کاستن اهمیت و مداخله و لغو کردن مجلس امیدوار کند و مجلس را به همراهی خود و کاستن قدرت شاه. به اصطلاح با شمشیری دو دمه کار میکرد که قدرت خود را برقرار نماید و برای حصول این مقصود بسبک قدیم خود شروع کرد با اشخاصی که سابقاً اسباب کار او بودند خلوت و کنگاش کردن و وسائل بکار بردن غافل از اینکه بعد از جنان انقلابی وضع و مجازات اشخاص عوض شده و عقاید تغییر کرده و بسببی که بیشتر مفید بود ممکن است مضر واقع شود. چندی نگذشت که علامات سوء ظن نسبت به او هم از طرف آزادی طلبان و هم از طرف شاه ظاهر شد

ناصرالملک که در کابینه امین السلطان وزیر مالیه بود (۳۶) مکرر واضح و آشکار چه

در خلوت و چه در حضور هیئت وزرا وخامت عاقبت را تشریح کرده و اصرار کرد بر اینکه هیئت دولت باید با مجلس روش خود را از روی صداقت معین کرده و بمقتضای وقت رفتار نماید و یا استعفا کند . هرچه بیشتر گفت کمتر مفید افتاد . بالاخره ناصرالملک استعفاداد . روزنامه‌ها و آزادی‌طلبان که از امین‌السلطان و کابینه او بدگمان و دلتنگ بودند و در پی وسیله اینواقعه را بهانه و دست آویز کرده بهیئت دولت حمله آوردند و بیش از آنچه درخور بود این استعفا را اهمیت دادند و آنرا موضوع همه دلتنگی‌هایی که داشتند نمودند . نتیجه این شد که بماصرار استعفای مزبور را رد نکرد و ناصرالملک هم برای اینکه موضوع کشمکش نشود خواهی نخواهی استعفای مزبور را پس گرفت . امین‌السلطان و شاه و درباریان به القاء او همه را تقصیر ناصرالملک دانستند و عوض اینکه مطالعه اوضاع را نموده و افکار عامه را سنجیده عیب حقیقی هیجان را کشف و رفع نمایند مسئله را شخصی فرض کرده و راجع بشخص نمودند چنانکه واقعا " هم بی‌قای ناصرالملک هیجان آرام نگرفت و روز بروز بتزاید درآمد تا بجائیکه شی امین‌السلطان با وزرا در یکی از کمیسیونهای مجلس بودند متجاوز از هزار نفر به پیشوائی انحن آذربایجان که در آنوقت قوی‌ترین انجمنهای منعقد در طهران بود در باغ جلو مجلس اجتماع کرد و آشکارا بدگویی



از امین‌السلطان آغاز نهادند . این نمایش سبب شد که امین‌السلطان بفکر افتاده بر این مصمم شد که عریضه‌ای بشاه عرض کرد مو استعفا کند که با اجازه مرحمت شود وزرا با مجلس پس قراری در روابط قوه مجریه و قوه مقننه بدهند و یا استعفای کابینه را قبول فرمایند . درباریان از این قضیه مطلع گردیده بتوسط اقبال الدوله که تقریبی کامل یافته بود خیال شاه و سوءظن او را نسبت به امین‌السلطان قوت داده و چنان وانمود کردند که مقصود امین‌السلطان از این عریضه آنست که خود را

در نظر مردم خیرخواه و شاه را مانع پیشرفت کار جلوه دهد . شاه عریضه را با حضور وزرا به تغیر گرفت و هنوز درست نخوانده گفت میخواهید تقصیرها را بمن وارد بیاورید ؟ وزرا تحاشی کرده و در مقام عجز و انکار صلاح وقت را که صلاح سلطنت میدانستند بیان کردند . مفید نیفتاد . برحسب حکم در همانجا عریضه را تغییر داده به املاء درباریان عریضه دیگر

نوشتند . با وجود این شاه در حاشیه تقریباً به این مضمون دستخطی نوشته که ما بوزراد همراهی ملت اختیار تمام داده‌ایم در این مدت اگر قصوری رفته گناه از وزرا است .

چون تمام مذاکرات این مسئله خواه در مجلس خاص امین السلطان خواه در مجلس وزرا و حضور شاه شایع شده بود و همه کس میدانست که وزرا برای تعیین روابط خود با مجلس مشغول کارند چاره‌ای جز رفتن بمجلس و عنوان مسئله باقی نمانده بود . خلاصه بعد از تردیدات زیاد وزرا در مجلس حاضر شدند . اما کیفیت عریضه و دستخط و عدم تصمیم وزرا براینکه حداً اساس کار را معلوم نمایند زمینه‌ای برای مذاکرات باقی نگذاشته بود .

عامه مردم همه در شدت انتظار که از این مجلس چه برآید وزرا متحیر که چه عنوان کنند و مجلس بطور غریبی منقسم . هواخواهان امین السلطان با تقویت علما که حاضر بودند و تقویت رئیس مجلس بر آنکه صورت ظاهری بمسئله داده و حرف را کوتاه کنند . وکلای آذربایجان و آزادی طلبان تندرو به اعتقاد خود از حل مسئله بدین ترتیب مایوس گردیده سکوت اختیار کرده بودند . چند نطق بی‌رنگ مبنی بر عمومیات سطحی ایراد شد و مجلس منقضی گردید . در بیرون رفتن از همین مجلس امین السلطان کشته شد

و از این تاریخ ستیزه مابین مجلس و درباریان آشکار گردید .



مرتضی قلی خان صنیع الدوله

در قتل امین السلطان روایات مختلف است . بعضی اینکار را بتحریک درباریان و بعضی به تحریک آزادی طلبان میدانند و هر دو روایت را هر یک بحای خود ، برهان آنکه روز بعد شاه امین السلطان را بدشنام سخت یاد کرد و اظهار شادمانی نمود و آزادی طلبان نیز از تحسین واقعه خودداری نمودند . صنیع الدوله رئیس مجلس در آتش بواسطه حمایتی که نسبت به امین السلطان میکرد از رفتن بخانه خود هراسان بود .

مجلس از شاه درخواست تعیین رئیس الوزرا کرد که کابینه تشکیل نماید و این دفعه اول مداخله مجلس در کار کابینه بود . شاه مشیرالدوله را احضار و به او تکلیف کرد و بعد ناصرالملک را . هر دو حداً استدعای معافی نمودند . اما شاه باطنا "وزرا را در نظر گرفته بود و بمشاوره با سعدالدوله مصمم شده مشیرالسلطنه بریاست وزرا (۳۷) و سعدالدوله بوزارت خارجه منصوب گردید . برای معرفی بمجلس رفتند . هر چند مجلس راضی نبود

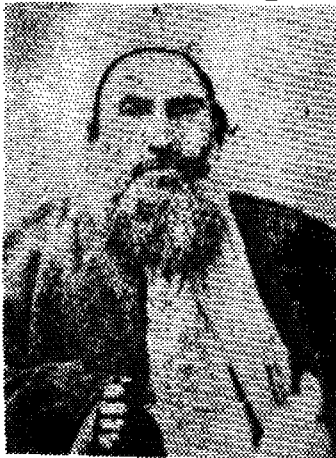
خارجه بر سعدالدوله شوریدند و سبب عزل او ظاهراً "صلاح را در قبول دهد . اجزاء وزارت شدند . مشیرالسلطنه نیز با ضدیت افکار عامه دوماه بیشتر نتوانست مداومت نماید استعفا داد .



حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل آذربایجان

ابراهیم سیاه در افق پدیدار گردید و نوفان روز بروز نزدیکتر میشد . در این ایام هیجان در همه حای ایران روبه ازدیاد گذاشت و انجمنهای سیاسی (۳۷) زیاد تشکیل شد چه از طرف آزادی طلبان واقعی و چه از طرف درباریان بصورت آزادی طلبی . روزگار اکثر مردم بمرآمده در انجمنها میگذشت . انجمن وکلای آذربایجان از همه دستهها بانفوذتر بود . احتشام السلطنه رئیس مجلس اعتبار

بزرگی حاصل کرد و ریسمان بیشتر از انجمنها به استثنای انجمن آذربایجان و موافقین آن در دست او بود . عامل و رهبر آشکار انجمن و وکلای آذربایجان تقی زاده با احتشام السلطنه اختلافی پیدا کرد و این اختلاف سبب انقسام مجلس و اهالی انجمنها به دو دسته و بعد اساس دو حزب انقلابی و اعتدالی گردید . (۳۹) رفتار احتشام السلطنه بریک منوال و بهیچوجه ساده نبود . گاهی با تندروان همراهی میکرد و بلکه از آنها تندتر میرفت و گاهی با اعتدالیون و از آنها معتدلتر میشد و گاهی بعنوان صلاحجوئی با درباریان نزدیکی میجست و از آنها طرفداری میکرد . خود در کمیسیون مجلس پیشنهاد سختی بر ضد دربار میکرد و بعد در مجلس علنی به اسم اینکه سختی به این شدت با دربار اسباب فتنه خواهد شد اسباب رد پیشنهاد را فراهم می آورد .



بهر حال چون هر روز و هر ساعت بصورتی ظاهر میشد عقیده باطنی او تحقیقاً معلوم نبود . اما در اینکه در همه جا خود را داخل میکرد و بی قرار و بی آرام بود و میخواست در هر دو طرف مقبول و صاحب نفوذ گردد شکی نیست و نیز معلوم بود که روابط دوستانه خود را با دربار هیچ از دست نداد در صورتیکه

در موافقت با آزادی طلبان ثابت نبود . در اینحال به تشکیل کابینه جدید اقدام میشد . اکثریت مجلس به ناصرالملک اظهار اعتماد کرد . احتشام السلطنه و دسته قوی او نیز ضدیت نکردند و قبول نمودند . قبول این دسته اخیر از روی میل باطنی نبود . احتشام السلطنه چنانکه بعد معلوم شد نمیخواست آشکار با افکار عامه ضدیت کند و بدین جهت مصمم گردیده بود که بواسطه نفوذی که دارد درتشکیل کابینه مشارکت نموده کابینهای در کابینه با خود موافق ساخته و بعد بتدبیر و تدریج ناصرالملک را خارج نماید .

شاه ناصرالملک را خواسته با حالت تغیر و آشفتهگی تکلیف قبول ریاست وزرا به او کرد . هر چند ناصرالملک التماس معافی نمود بجائی نرسید . بالاخره ناصرالملک عرض کرد که به این شکل تعیین کابینه جز ازدیاد اختلال امور و تولید مشکلات نتیجهای نخواهد داد بهتر است مجلسی از وزرای سابق و اشخاص طرف اعتماد برای مشاوره احضار شوند و تعیین کابینه طوری باشد که اگر در وضع بهبودی حاصل نمی شود اقلاً بدتر نشود . بهمین



ناصرالملک

قرار ناصرالملک مرخص شد . در ساعتی که برای احضار مجلس شورای دولتی معین شده بود حاضر گردید تا چه شود . شاه فرمود فکر کردیم مشاوره لازم ندیدیم باید حتماً ریاست وزرا را قبول کنی . ناصرالملک عرض کرد پس اجازه بفرمائید چند کلمه در آنچه پیشرفت اینخدمت و صلاح دولت و خیر سلطنت را لازم است عرض کنم . شاه جوابی نداده با اطاق خود رفت . بعد از نیمساعت دستخطی مبنی بر تعیین ریاست وزرا بدو داده و با تغیر گفت گفتگو لازم نیست برو مشغول کار باش .

ناصرالملک با کمال انکسار زبان گشود که یک کلمه عرض کند شاه بیشتر برآشفته دستخط را ریزریز کرده بوزیر دربار داد که برو بمجلس این دستخط را بنما و بگو ناصرالملک را خواستم او قبول نمیکند حالا خود دانید . عضدالملک و دو سه نفر از بزرگان که حاضر بودند مانع رفتن وزیر دربار شده و از شاه اجازه خواستند که ناصرالملک را برده در اطاق دیگر گفتگو کنند . احتشام السلطنه رئیس مجلس هم حاضر شد . بعضی رسیدن بر دو زانو نشسته بحدت و شدتی هرچه تمامتر گفت که اگر ناصرالملک قبول نمیکند پس میخواهد ریشه سلطنت قاجار را بکند و ما قاجار نباید بگذاریم . باید حتماً قبول کند . همه گفتگو منحصراً



شد، اینک از اطراف به ناصرالملک زور آور شدند. ناصرالملک قهرا" سر تسلیم پیش آورد و صرف به تعیین سایر وزرا منتقل شد که در چنین حالی با تغیر آشکار شاه احدی تن بوزارت عیداد.



احتشام السلطنه متعهد پیدا کردن وزراء دیگر گردید. دو سه شب مجالس و گفتگوها شد. به اقدام احتشام السلطنه سامی نوشته شد و اسما" کابینه‌ای در یکی از شبها بوجود آمد صبح روز دیگر همه استعفا کردند. بالاخره کار بمجالس ملی کشید. آنجا در چند جلسه" خصوصی به ریاست احتشام السلطنه و به اصرار و فشار وکلا و انجمنها از خارج چند نفر وزیر اجباری حاضر کردند و صورت کابینه درست شد. بعضی از آنها مسلما" بدلیخواه احتشام السلطنه بود از جمله آصف الدوله (۴۸) که اندکی پیش مردود مجلس بود بی‌ایستادگی

احتشام السلطنه وزیر داخله گردید سایر اجزاء کابینه وزرای مشروطه طلب بودند که در مشروطه" ثانی مکرر وزارت کرده‌اند.

در زمان کابینه" ناصرالملک اسباب چینی درباریان بسیار بالا گرفت. روزی نبود که فتنه برپا نکنند. رئیس پلیس سعد السلطنه (۴۱) در اینکار ساعی بود. یکی از اتفاقات قابل ذکر آنکه انجمنی به اسم انجمن مرکزی تشکیل شده بود که نمایندگان بعضی از انجمنهای دیگر در آن حاضر میشدند. رئیس آن ارشد الدوله (۴۲) معروف بود. این انجمن با بعضی انجمنهای دیگر در باغ مجلس چند روز اجماع کردند بتقاضای آنکه همه کارگزاران و صاحب‌منصبان دولت باید حاضر شده در مجلس به‌راهی به اساس مشروطه قسم بخورند. در همان بین به القاء احتشام السلطنه و اقدام علاء الدوله (۴۳) انجمنی از امرا تشکیل شد در این خیال همراهی کند. همه کارکنان دولت اجرای قسم کردند و بعد از آن شاه را هم بر آن داشتند که رسماً روزی به مجلس آمده قسم بخورد. اما انجمن امرا باطنا" با درباریان هم‌دمت بود. روزی در انجمن امرا علاء الدوله بوزرا حمله آورد. روز بعد در مسجد سپهسالار بمجلس امرا جماعی برضد علاء الدوله ناصرالملک آنرا تسکین داد و محققاً معلوم نشد که آیا مشروطه طلبان این اجماع را برای تقویت وزرا کردند یا درباریان این اوضاع را

فراهم آوردند که مجلس را متهم به تحریک به انقلاب کنند . واقعه بزرگتر آنکه باز جماعی در آن مسجد شد که تبعید سعدالدوله ، امیربهداد و اقبال الدوله (۴۴) را میخواستند و عریضای مبنی بر این استدعا بشاه عرض کرده بودند . شاه در حاشیه به آصف الدوله وزیر داخله دستخط فرموده بودند که بمسجد توپ ببندد . وزیر داخله دستخط را نزد ناصرالملک رئیس الوزرا آورده ظاهراً از اجرای آن تحاشی نموده و اظهار استعفا کرد . ناصرالملک پیغاماً مراتب را بعرض شاه رسانیده و استدعا کرد اجازه مشاوره در این مسئله مرحمت شود . شاه اجازه داد . مجلسی مرکب از درباریان و وزرا تشکیل شد . درباریان همه ظاهراً این اقدام را صلاح ندانسته رد کردند و قرار بر آن شد که در جواب اجماع نوشته شود که شاه مقرر فرمودند قراری درباب استدعای آنها بهر طور صلاح باشد با مجلس داده شود و در این صورت اجماع امیدوار گردیده حتماً متفرق شود . صورت مجلس که بعرض شاه رسید وزراء را احضار کرده و با تغییر خطاب بر رئیس الوزرا کرده فرمودند این رأی نامربوط که دادهای چیست و امیدوار گردند یعنی چه؟ رئیس الوزرا عرض کرد این رأی همگی حاضرین مجلس شوری است که مقرر فرمودید و البته باید حتی المقدور مردم بمرحمت شاه امیدوار باشند . البته تکلیف وزراء اطاعت است اما چون قسم خوردمانند که اقدامی برخلاف مصلحت دولت ننمایند در این مرقع توپ بستن (۴۵) بمسجد و ستیزه با عامه را بدون جهت صلاح نمیدانند و مذاکره با مجلس ملی را برای رفع اینگونه تقاضاها و مداخله عموم در امور دولت اولیتر مپشمارند و انگهی همه درباریان هم این رویه را تصدیق کرده اند . شاه فرمود کابینه‌ای که من در خواب بیدم ساخته شده بهتر از این نمیشود . اگر وزیر من هستید با توپ جواب مردم را بگوئید وگرنه به جهنم بروید . رئیس الوزرا عرض کرد بجهنم رفتن بهتر از نقض قسم و اقدام بکاری است که برای شاه و دولت عاقبت وخیم دربر دارد و مرخص شدند . فوراً در وزارت مالیه مجلس کابینه منعقد گردید و وزرا متفقاً " بمتابعت رأی آصف الدوله اصرار در استعفا کرده و استعفا ناممرا مهر کردند . رئیس الوزرا نیز مهر کرد و بحضور همایون فرستادند . شب بعد هنگامه برپا شد . ورامینی‌ها که اقبال الدوله حاضر کرده بود با جمع کثیری از رجاله شهر و توپچی و قورخانهچی و سرباز مست در کوچه‌ها بگردش درآمده فریاد و فحش و ناسزا می‌گفتند . مشروط‌طلبان و خصوصاً آقا سید عبدالله (۴۶) و آقا میرزا سید محمد طباطبائی را بایی خوانده و لعن میکردند . آقا سید علی آقای یزدی هم که چندی بود مجمعی برضد مشروطه ساخته بود با آقا شیخ فضل الله مجتهد در این هنگامه پیش افتادند . روز دیگر جمعیت رجاله بمسجد حمله بردند . برابر مسجد سپهسالار زدو خوردی و ردوبدل تیسر تفنگ با